

## گفتار پنجم

### جستجویی از حال مردم

در این گفتار سخن راننده میشود از اندازه  
هنای جنبش مشروطه در شهرهای ایران  
و از دستانها و روزنامه‌هایی که در ماه‌های  
نخست جنبش بنیاد یافت .

تا اینجا پیش‌آمدهای نه ماهه جنبش مشروطه را پایانی نوشتیم .  
**یکی از کمیته‌های** لیکن در اینجا ( در پایان بخش ) باید رشته تاریخ را بریده و از  
**جنبش مشروطه** پیشرفت باز ایستاده برخی چیزهایی را که نگفته‌ایم بگوییم و  
جستجویی هم از حال مردم کنیم .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه خواهی را در ایران، دسته اندکی پدید آوردند و توده  
انبوه معنی مشروطه را نمیدانستند و پیداست که خواهان آن نمیبودند . از آنسوی پیشروان  
هم بچند تیره می‌بودند : يك تیره نواندیشان که اروپا را دیده یا شنیده و خود يك مشروطه  
اروپایی میخواستند و پیداست که اندازه آگاهی اینان از اروپا و از معنی مشروطه و قانون  
یکسان نمیبود و بسیاری جز آگاهی‌هایی سرسری نمیداشتند . يك تیره بزرگتر دیگری  
ملایان میبودند که پیشگامی را هم اینان بگردن گرفتند . اینان هم بدو دسته میبودند :  
يك دسته که شادروانان بهبهانی و طباطبایی و همراهان ایشان و آخوند خراسانی و حاجی  
تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان اینان بودند ، چون بکشور دلبستگی  
می‌داشتند و آن را در دست دربار خودکامه قاجاری رو بنا بودی می‌دیدند ، برای جلوگیری  
از آن ، مشروطه و مجلس شوری را در بایست می‌شماردند ، و در همانحال معنی مشروطه  
را چنانکه سپس دیدند و دانستند نمیدانستند ، و آن را بدانسان که در اروپا بود  
نمیطلبیدند ، و خود از کشور داری و چگونگی پیشرفت توده و اینگونه اندیشه‌ها بسیار  
دور میبودند . یکدسته دیگری معنی مشروطه را هیچ ندانسته و بکشور توده و هم دلبستگی  
نمیداشتند و درآمدشان بمشروطه خواهی بآرزوی رواج « شریعت » و پیشرفت دستگاه  
خودشان میبود ، و خواهیم دید که اینان سپس عنوان « مشروطه » را بمیان آوردند ، و دیر یا  
زود از میان مشروطه خواهان بکنار رفتند .

این حال پیشروان بود . انبوه مردم بیکبار از مشروطه و معنی آن ناآگاه می‌بودند

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

و تنها بنام پیروی از پیشروان بجوش و تکان برخاستند .

این بود در آغاز جنبش کسانی میبایست که بمردم راهنما و آموزگار باشند و معنی زندگانی توده‌ای و کشور ، و چگونگی پیشرفت را بدانسان که در میان اروپاییان میبود بهمگی یاد دهند و آنان را بکارهای سودمندی وادارند .

از پیشروان مشروطه نبایستی چشم داشت که مردم را از همه گرفتاریها (از پراکندگی کبشها و اندیشه ها و از آلودگی خویها) بیبرایند . این کار از دست آنان بر نیامدی ، و اگر بچنین کاری برخاسته اند جای افسوس نیست . جای افسوس آنست که با آن تکاپوکه بنام آزادی خواهی مردم داده بودند باری در این زمینه با آنان آموزگاری ننمودند . معنی درست مشروطه و مجلس و قانون را با آنان نفهمانیدند ، و یکراهی برای کوشش برای ایشان باز نکردند ، و يك آرمانی بایشان نشان ندادند .

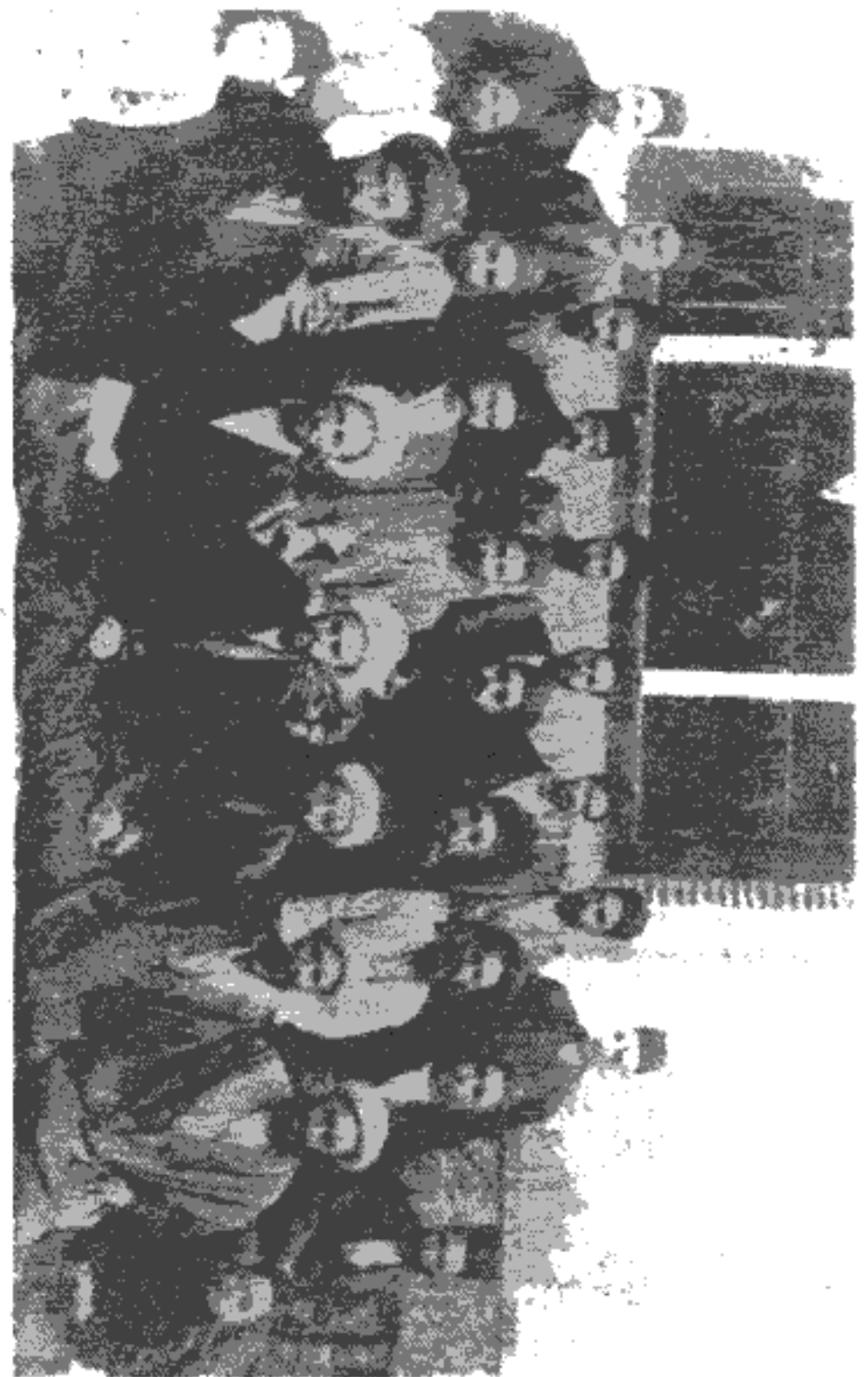
در این نه ماه آغاز جنبش زمینه آماده‌ای برای اینکار در میان میبود . در این چند ماه اگر راهنمایانی بدینسان در تهران که پابنخت کشور و بودند نگاه دارالشوری میبود ، پیدا شدند و با گفتن و نوشتن آموزا کهای در بایست را بمردم آموختندی ، آینده جنبش جز آن گردیدی که گردید و ما نیز خواهیم نوشت .

آن شور و سهش که در مردم پدید آمده بود اگر با آگاهیهای سودمندی دربارۀ زندگانی توده‌ای و کشور داری و این زمینه‌ها توأم گردیدی بزودی خاموشی نیافتی و با يك فریبکاریهایی از ملابان و دیگران ، کینه با مشروطه و آزادی جای آنها را نگرفتی ، نبودن چنین راهنمایانی نه تنها کشور را از پیشرفت بی بهره گردانید خود زیانهای نیز پدید آورد و در بسیار جاها بجنبش جامعه هیا هو و آشوب پوشانید .

کاریکه دو سید و همدستان ایشان کردند بسیار ارجدار میبود و باید همیشه در تاریخ نامهای آنان بزرگی برده شود . ولی ایشان میبایست در پی آن کار در اندیشه راه بردن مردم باشند ، و این شکفت است که نبودند ، و همان داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشوری و نوشته شدن قانون اساسی را پس دانسته و بکار دیگری نیاز ندیدند .

این خود لغزشی از ایشان بود . ایشان مردم را شورانیدند و بپا برانگیختند ولی راهی برای پیش رفتن و کوشیدن ننمودند ، و این کار نتیجه آنرا داد که تا دیرگاهی در همه جا رشته در دست ملابان و روضه خوانان میبود ، و اینان بدلخواه خود مشروطه را همان رواج « شریعت » میزندیدند ، و از قرآن و احادیث ، دلپها یاد میکردند ، و در نشستهای خود همیشه روضه میخوانانیدند ، و انبوه مردم جنبش را جز برای همین نمی دانستند . داستان حاجی شیخ فضل الله نوری و پیشنهادهای او را بمجلس ، خواهیم آورد .

تا دیری مردم گبیج این کارها میبودند . شوریده و برای کوشش آماده گردیده ولی با اینها میگذرانند . سپس کم کم اندیشه های دیگری پراکنده گردید . آن دسته از پیشروان که مشروطه را بمعنی اروپاییش میخواستند گاهی گفتار از « میهن دوستی » و



پ ۷۵

این پیکره در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) (گویا در يك مهمانی) برداشته شده و چون چند تنی از آزادیخواهان را نشان میدهد در اینجا آورده شده  
از رده یکم - از دست راست ) : دوم میرزا اسمعیل نویری ، سوم شیخ محمد خیابانی  
چهارم میرزا محمد علی سلطان الادبیه ، ششم حاجی شیخ علی اکبر آقا اهرایی است .  
از رده دوم - چهارم حاجی محمد علی پادامچی است .

جانفشانی و اندند ، و زمانی نام کارخانه و ماشین بمیان آوردند ، و هنگامی سخن از آبادی کشور و کشیدن راه آهن و مانند اینها گفتند .

در نتیجه اینها مردم دو دل گردیدند و کم کم جدایی میانه دورشته اندیشه پدید آمد ، و چون ملایان سود خود را در همراهی با مشروطه نمیدیدند و خود میبایست جدا گردند یکدسته بزرگی با ایشان رفتند ، و ایندسته که پایدار ماندند باز راهی برای کوشش و پیشرفت در جلو خود نیافتند و باز سرگردان ماندند . این دسته نواندیشان نیز مردم راز را بردن نتوانستند .

اینان ب مردم میگفتند ، و باید میهن خود را دوست داریم ، باید در راه آن جانفشانی کنیم ، باید با یکدیگر همدست شویم ، باید دانش آموزیم ، اینها را میگفتند و مردم را بتکان میآوردند ، بی آنکه معنی درست میهن دوستی و جانفشانی و همدستی را یاد دهند ، و بی آنکه راه اینها را باز نمایند . بخود مردم و امیکزاردند که معنی اینها را بدانند و راهش را بشناسند ، و آنان هر کسی بدخواه و فهم خود معنایی بآنها می داد و از روی هوس بکارهایی برمیخواست .

انبوهی از آزادیخواهان بایایی برای خود ، جز بدگویی از محمد علی میرزا و گله و ناله از خود کامکی نمیشناختند ، و هر کس هر چه بد گویی بیشتر میکرد و از پرده دری هم باز نمی ایستاد این را نشان بیشی آزادیخواهی خود میبنداشت . بسیاری از ایشان همدستی را جز فراهم نشستن و انجمن برپا گردانیدن نمیدانستند . آنچه نام «میهن» برده میشد از هزار تن یکی معنای درست آنرا نمیدانست و انبوه ایشان میهن را سرزمین و کوه و بیابان شماره و بنام میهن دوستی شمرها در ستایش آب و هوای آن میسرودند و دل بستگیهای گزافه آمیز شاعرانه نشان میدادند .

چندگونی در میان شهرها  
 یکی از نتیجه های شکست اینس بیراهی ، جدایی و چند تیرگی بود که ناگزیر در میان شهرها پدید میآمد ، زیرا چون راهیکه همگی آن را پیمایند نمیبود ، و چنانکه گفتیم مردم را شورانیده و نا آسوده گردانیده و بخودشان واگزارده بودند که کوششهایی کنند ، خواه ناخواه اندازه فهم و آگاهی خود آنها ، و سستی و استواری خویها ، و بودن و نبودن پیشروانی ، در پدید آوردن حال هر شهری کارگر افتاد و جنبش و کوشش در هر کدام از آنها رنگ و رویه دیگری بخود میگرفت .

مثلا در تبریز چون اندیشه ها بلندتر ، و آگاهی از معنی مشروطه و قانون بیشتر و خویها استوارتر میبود ، و از اینسو پیشروان دلسوز و کوشنده پا در میان می داشتند ، در نتیجه اینها جنبش و کوشش پایه استواری یافت ، و بیک رشته کارهای ارجمند و سودمندی از پدید آوردن دسته مجاهدان و بنیاد نهادن دبستانها و مانند اینها پرداخته شد ، و چنانکه دیدیم ، در آن نه ماه تبریز چند بار با خود کامگی نبرد کرد و درهمگی فیروز درآمد .

در تبریز هر چیز را به معنی درست خود می فهمیدند و هر کاری را دلسوزانه پیش می بردند . خرده گرفتن این شهر بقانون اساسی ، برخاستن آن بشمردن کمیهای قانون ، و ایستادگی برای پیشرفت خواست خود که یاد کردیم بهترین نمونه از نیک فهمی و کوشش دلسوزانه تبریزیان می باشد .

چنانکه گفته ایم در این شهر یک کمی پیدا نشدن علمایی همپای دو سید بود . نیز چنانکه دیدیم ملایان بزرگ اینجا بیشتر از دیگران ، از مشروطه رو گردانیدند و جز از نفقه الاسلام بازمانده همگی بدشمنی برخاستند . تبریز اگر همه چیز نازد باین نتواند نازید ، چیزیکه هست در اینجا از ملایان کوچک ( از پیش نمازان و واعظان ) دسته بیشتری با آزادی همراهی نمودند و تا پایان پایدار ماندند ، و برخی از اینان جانفشانیهای بزرگی کرده و بنام شدند .

گذشته از آنانکه یاد کرده ایم میباید در اینجا نامهای حاجی سید المحققین و شیخ سلیمان میرزا اسماعیل نوبری و شیخ محمد خیابانی و ضیاء العلماء و ملاحمره و ملاغفار را بریم . اینان همگی در مشروطه خواهی پایدار ماندند .

حاجی سید المحققین پسر نظام العلماء و خود در نجف درس خوانده و از شماره مجتهدان میبود . شیخ سلیمان پیش نماز کوی چوست دوزان و خود پیر مرد غیر تمندی می بود . نوبری و خیابانی تازه بملائی رسیده بودند ، ضیاء العلماء از یک خاندان توانگر و خود جوان دانشمندی میبود که گذشته از درسهای ملائی بزبان های اروپایی نیز می پرداخت . ملاحمره از روضه خوانان و از سر دستگان کوی خیابان بشمار مبرفت و در آن کوی هواداران بسیار میداشت . ملاغفار هم روضه خوان میبود .

از شهرهای آذربایجان خوی و سلماس و ارومی ، هر یکی باندازه خود پیروی از تبریز نمودند و جنبش در آنها ریشه دوآید . در خوی گذشته از آزادیخواهان خود آنجا که از روی دل بستگی بکشور و توده می کوشیدند میرزا جعفر زنجانی با چند تن مجاهد از قفقاز بآنجا آمده و پدید آوردن دسته مجاهد می کوشید . در سلماس انجمن برپا شده و حاجی پیش نماز رئیس آن و سررشته دار کارها میبود و نیک می کوشید . یکی از آزادیخواهان آنجا شادروان میرزا سعید بود که گاهی در استانبول و گاهی در تبریز و گاهی در سلماس میزیست و جوانی سراپا غیرت و مردانگی می بود . در ارومی گذشته از دیگران شادروان میرزا محمود سلماسی که یکی از علمای بنام می بود بکوشش می پرداخت و مشهدی باقرخان که از قفقاز آمده بود بهمدستی او به پدید آوردن مجاهدان می کوشید . با همه گرفتاریهای مرزی که یاد خواهیم کرد پیشرفت جنبش در اینجا براه خود می بود .

امامراغه و اردبیل و دیگر جاها در نیمه راه ماندند و پیروی نتوانستند . ماکو که آن هیاو و گزافگوییها می نمود هیچ کاری نتوانست و خواهیم دید که پایان آن خود نمایها چه شد .

از شهرهای دیگر، رشت و انزلی و قزوین به تبریز نزدیک بود. در رشت در آغاز پیش آمد آشفته‌گی‌هایی پیدا شد. ولی زود از میان رفت و در آنجا نیز جنبش و کوشش برای



ب ۷۶

### ملاحزمه خیابانی

از سست خوبی همه بنمایش می‌پرداختند و جنبش در اینجا بیش از همه، خود نمایی و رویه کاری می‌بود.

در آغاز جنبش که تازه فرمان مشروطه داده شده بود در اینجا شبنامه نویسی رواج بی‌اندازه مبداشت که صدها کسان بان می‌پرداختند و آنچه از خشک و تر میدانستند بروی کاغذ آورده پراکنده می‌ساختند. بسیاری از ایشان به پیشکامان جنبش از دوسید و دیگران رشک برده نکوهشها می‌نوشتند و با ایشان راهنمایی می‌کردند. مشروطه که يك چیز

خودافتاد و ما خواهیم دید که در پیش آمدهای آینده، گیلان همیشه همدست آذربایجان میباشد. از قزوین شور و خروش بسیاری دیده نمی‌شد. ولی از پیش آمدهای آینده خواهیم دید که جنبش در آنجا هم برای خود بوده.

اما از اینسوی در تهران و دیگر شهرها جنبش گونه دیگری پیدا کرده، و در سایه سستی خویشا و کمی آگاهها و نبودن پیشروان دلسوز، بجای کوشش، همه خود - نمایی و یا آشوبکاری از مردم دیده میشد. تهران با آنکه پیش افتاد و جنبش را پدید آورد، خود آن را پروردن نتوانست. تهرانها

تازه‌ای بود از اروپا رسیده، و هر کسی میبایست در پی یاد گرفتن و دانستن معنی آن باشد، اینان بجای آن، همه یاد میدادند و هر کسی از پیش خود معنی دیگری بمشروطه و قانون میداد و در پیرامن آن سخن میراند، و این یکی از کارهای شکفت می‌بود.

سپس کم کم شبنامه نویسی از میان رفت و این بار نوبت به انجمن سازی رسید. نخست انجمنهایی، این کس و آن کس، بنام دامر بمشروطه بنیاد میکردند. يك انجمن حاجی سید محمدعلی همت آبادی بنیاد نهاد. دیگری میرزا عبدالرحیم الهی پدید آورد. همچنین دیگران انجمنهایی ساختند. انجمن همت آبادی برای آن بود که اگر پادشاه خواری یا ریش تراشیده ای دیدند با او دامر بمشروطه گفتند کار بجایی رسید که در دارالشوری گفتگو از این انجمنها بمیان آمد و از مجلس دستور داده شد که انجمن همت آبادی بسته شود.

سپس انجمنهایی بگونه دیگری پدید آمدن گرفت. انجمن شیرازیان، انجمن قاجاریه، انجمن عراق عجم، انجمن فاطمیه و دیگر از اینگونه که هر گروهی برای خود انجمنی برپا میساخت مشروطه که برای سردن اینگونه جدا بیا و دسته بندیها میبود اینان همانرا دستاویز گرفته دسته بندی میکردند. شکفت تر آنکه اینگونه انجمنها که پدید میآوردند آنرا يك کار بزرگی میشماردند و يك «لايحه» درازی نوشته برای مجلس میفرستادند که «ما چنین اتحاد و اتفاق کرده ایم و چنان خواهیم کوشید...» و گاهی هم چنین «لايحه» ای در مجلس خوانده میشد. دانشی بر پا کردن و ده تن و بیست تن گرفته نشستن و بگفتگوهای پراکنده ای پرداختن، را یگانگی و همدستی می‌شناختند.

تفنگ خریدن و مشق سربازی کردن چون کار سختی میبود در اینجا پیش نرفت. نه مردم بان ارج گزاردند و نه پیشروان بان واداشتند. ولی بجای آن آگاهی در یکی از انجمنها ده یا بیست تن تفنگهای کهنه ای از اینجا و از آنجا پیدا کرده و بدوش انداخته و بهره می‌ایستادند و بیکره از خود بر میداشتند و خود را از این خود نمایی نیز بی - بهره نمیکزاردند.

این بود حال تهران. اما در شهرهای دیگر بیش از همه کتاکش و غوغا میرفت، و يك چیزی که تازه رواج یافته و توگفتی مردم آنرا از پایای مشروطه خواهی می‌شماردند کرد آمدن در تلگراف خانه و تهران و دارالشوری و دیگر جاها پایپی تلگراف کردن بود. کار بجایی رسید که دارالشوری از این رفتار مردم آزرده گی نشان داد و بارها در مجلس این سخن بمیان آمد.

در یکی از روزنامه های تهران (۱) در آن روزها، تکه ای در باره اسپهان نوشته که چون نمونه نیکی از نمایشهای بیهوده برخی شهرها و نشان هوسبازی ملایان میباشد آن را در اینجا می‌آوریم. چنین مینویسد:

و چند روز قبل جناب آقای ثقة الاسلام و جناب آقای حاجی آقا نورالله تشریف برده بودند در سده بجهت تمشیت مجلس آنجا . شخصی از آقایان محترم آنجا خواب دیده بود حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را که خلاصه جواب اینست که حضرت بان آقا فرموده بودند فرزند بگو بمردم مجلس مشروطه را یاری کنید . بهر حال آقا خواب خود را بمردم سده فرموده بودند از قرار مذکور هفت صد نفر از جوانهای رشید سده اسم خود را به ثبت داده اند که لباس مخصوص بپوشند با نشان مجلس ، سربازهای فدایی مجلس بوده باشند و فعلا در تهیه نشان ساختن هستند و نیز از قرار مذکور روی نشانهای آنها نوشته است «سرباز فدوی مجلس مقدس» و هر پنجاه نفر يك رییس برای خود معین نموده اند و روی نشان رییس آنها این شعر نوشته شده .

فدای مجلس ملی وحکم نورالله  
اقول اشهد ان لا اله الا الله .

می باید در اینجا چندسخنی هم از دبستانها و روزنامه ها نویسیم .  
گفته ایم از کارهای اروپایی ، این دو پیش از مشروطه ، بایران رسیده و رواج یافته بود ، و پیداست که پس از مشروطه رواج

آنها بیشتر گردید .

دبستانها مردم بیشتر رو آوردند ، و از اینها گمان بود که گفتگو از درس خواندن دختران و باز شدن دبستانها برای آنها نیز بزبانها افتاد ، و چون هنوز دو تیرگی بمیان نیفتاده و شور مشروطه خواهی زور آور میبود کمتر کسی دشمنی میبارست .

گذشته از شهرهای بزرگ ، در شهرهای کوچک از مراغه و مرند و مانند آنها ، دبستانها بر پا گردید . در قاین که يك آبادی کوچک و دور افتاده است شوکت الملك حکمران آنجا دبستان آبرومندی بنیاد نهاد و آموزگاران از تهران خواست .

در تبریز در این باره هم شور بسیاری بر خاسته و سران آزادی یکی از کوششها که بخود بایا می شماردند بنیاد گزاردن دبستانها میبود . از پیش از مشروطه در اینجا جز دویا سه دبستان باز نمانده و آنها نیز رونقی نمیداشت ، و با آنکه بدبستان يك تبریزی

رواج داده بود تبریز را بهره کمی از آن میبود . پس از مشروطه بفزونی آنها کوشیدند . در بیشتر کوبها ده یا دوازده تن از شناختگان و توانگران دست بهم میدادند و سرمایه ای از خودشان و از دیگران گرد آورده و دبستانی برای آن بنیاد می نهادند که ماهانه آموزگاران و دیگر دررفت هارا میپرداختند و از هر باره نگهداری و راهبری مینمودند . از اینگونه

دبستانها بسیار بنیاد یافت و در هر یکی شاگردان فراوان گرد آمدند .

چنانکه گفته ایم مردم از سادگی ارج بیش از اندازه بانها داده و امید های بیجا بدرس خواندن جوانان میبستند . در اینجا هم در پایان سال ، در هر دبستانی جشن با شکوهی میگرفتند که انبوهی از پیشروان آزادی و سران اداره ها و دیگران را می خواندند ، و پس از نماشهایی از سرود و موزیک و سخنگویی مانند اینها ، پولهایی بنام



پ ۷۷

این پیکره که در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده نشان میدهد سید حسن شریفزاده و مشیر صنایع و حاجی علی دوافروش را بایکدسته از شاگردان بزرگ دبستانها که هر یکی روزنامه ای بدست گرفته اند .

«اعانه» از باشندگان میگرفتند .

مردم بدلخواه و شادی پول میدادند ، و چه بسا در يك جشن دررفت يكساله دبستان گرد می آمد . روزی در نشستی من نیز بودم . و در يك ساعت هزار و دوست تومان پول پرداخته شد .

باید يك نمونه ای از دل بستگی مردم به نیکی توده و پیشرفت کشور این پول دادن



را گرفت. در تبریز بسیاری از توانگران، بویژه بازرگانان توگفتی خود را وامدار می-شماردند که با دبستان و اینگونه بنیادها همدمی نمایند و خود پیشدستی کرده پول می پرداختند.

یکی از کسانی که در اینگونه دهشها همیشه پیشگام بودی و میباید در اینجا یادش کنیم شادروان حاجی شیخ علی اکبر اهرایی است. این نیکمرد که خود از فهم و خرد و آگاهی بهره شایانی می داشت کمتر جای پول دادن بودی که در آن همراهی نمودی.

ما در این تاریخ بارها یاد بازرگانان آذربایجان کرده ایم. اینان در پیشرفت مشروطه بیش از دیگران کار میکردند. زیرا هم با پول و هم با کوشش و جانفشانی در آن پا میداشتند.

در آن روزهای آزمایش کسانی از اینان توانایی بسیاری از خود نشان میدادند. بدینسان که در نشستها و سگالشها بوده و با اندیشه همراهی مینمودند، و چون نیاز میافتاد پول پرداختن دریغ نمیداشتند، و اگر سختی پیش میآمد در بستن بارار و شتافتن بانجمن بدیگران پیشی میجستند، و با این همراهیهای خود بمجاهدان و دیگران دلداده بیافشاری آنان می افزودند. گذشته از کسانی که یاد کرده ایم میباید در اینجا نام شادروان حاجی محمد بالارا بریم. اینمرد برادر آقا شیخ سلیمان و خود بازرگان بنامی میبود که با فرزندان و خویشانش همگی از آزادیخواهان شمرده می شدند، و خواهیم دید که چه زبانهایی از این راه بردند.

اما روزنامه نویسی، آن نیز پس از مشروطه بالا رفت و برخی روزنامه های تبریز برومندی پیدا شدند، و مادر اینجانبها نیز روزنامه هایی که در نه ماه نخست پیدا شدند می پردازیم، و از تبریز و تهران از هر یکی جدا گانه سخن میرانیم.

چنانکه گفتیم پس از داده شدن مشروطه، نخستین روزنامه در تبریز پدید آمد. کوشندگان تبریز که انجمن را بر پا کردند، برای نوشتن کارهای آن نیز روزنامه ای پدید آوردند که تا دیری «روزنامه ملی» نامیده میشد و سپس نام «روزنامه انجمن» پیدا کرد. این نامه را میرزا علی اکبر خان (از خانواده کیلی) مینوشت و با آنکه جز بکارهای انجمن و پیش آمدهای آذربایجان نمیپرداخت، و خود با زبان ساده نوشته شده و بروی سنگ چاپ مییافت، یکی از سودمندترین روزنامه های آن زمانست، و ما در این تاریخ بسیاری از آگاهیهای خود را از آن برداشته ایم.

بسادگی این روزنامه و پاکدرونی نویسنده آن، گواه این است که چون مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن ایالتی، از مشروطه روگردانیدند و در آن میان داستان قراچمن پیش آمد، و چنانکه نوشتیم این نمایندگان بمجتهد هوا داری مینمودند و چنین میخواستند که پیش آمد را کوچک گیرند و بعنوان آنکه چهار تن فرستاده بفرستیم تا داستان را در

خود قراچمن باز جویند پرده بروی آن می کشیدند، و میرزا علی اکبر خان نیز دستور دادند که به پرده کشتی کوشد. اونا گزیر شد بدستور آنان رفتار کرده ولی از آنسوی آزرده گی خود را پوشیده نداشته و در یکی از شماره ها گفتاری عنوان کرده بدینسان: «ای قلم تاکی در قید سلاسل و اغلال مقید، و تاکی زبان مبارکت با مهر ستمکاری مختوم خواهد بود!» سپس که آزادیخواهان در برابر مجتهد و آن دسته نمایندگان ایستادگی نمودند و فیروز گم دیدند، از این نیز بیازخواست پرداختند، و این خود آن را با سادگی چنین می نویسد:

بعد این بنده مدبر جریده انجمن را بمقام محاکمه و بیژال آورده گفتند ما شما را از طرف عموم معین کرده در این اداره و انجمن گزاشته ایم که ما وقع... را بدون مدافعه و ملاحظه و پرده پوشی در جریده درج نمایید تا ما همه روزه از اتفاقات مستحضر شده مفید و مفرض را شناخته از حرکات ظالم و خاین خبردار شویم نه اینکه پشت و روی کاغذ را با حضرت مستطاب و جناب مستطاب و القاب بمصرف موهومی پر کرده و بحرکات ظالمانه ظلام و مستبدین و محنکرین پرده پوشی نمایید. این بنده هم ناچار شده بعض اسناد و نسخ باطل شده را ارائه نموده گفتم بجهت همین ملاحظه و تقید بود که هر روز از این خدمت استعفا مینمودم و میدیدم در صورتیکه مستبدین جناب آقا شیخ سلیم و دیگران را با آنهمه زحمات و خدمات که در این امر مقدس متحمل شده اند بیک اشاره چشم اخراج و تبعید مینمایند و رسیدگی و احقاق حق نمیشود و اعلانات مکرر در تقید جرایم و شکایت از قلم در جریده درج شده کسی نمیبوسد از محاکمه امروز وحشت داشتم و در سلاسل تهدید و استبداد مقید بودم... فرمودند شما محقق بوده اید (عفی الله عما سلف).

ولی بعد از این اگر در مأموریت خودتان سرمویی تخلف و ملاحظه و مدافعه داشته و پرده پوشی از حرکات فردی از افراد نمایید دیگر معفو نبوده مؤاخذه خواهید شد. یک روزنامه آبرومند دیگری در تبریز در همان روزها روزنامه «آذربایجان» بود که همچون «ملانصرالدین» قفقاز با زبان شوخی آمیز نوشته میشد و نگاره های شوخی آمیز (کاریکاتور) میداشت میتوان گفت که پس از «ملانصرالدین» بهترین روزنامه از آنگونه بوده.

این نامه را حاجی میرزا آقای بلوری که یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز میبود بنیاد نهاد و نوشتن آنرا میرزا علیقلی صفروف که نامش برده ایم بگردن میداشت محمد علی میرزا در زمان ولیعهدی خود چاپخانه ای در تبریز میداشت که چون میخواست بتهران رود آن را فروخت و حاجی میرزا آقا آن را خرید، و این روزنامه که یکسال بیرون آمد در آن چاپخانه بچاپ میرسید، و چنانکه از نگاره هایش پیداست یک نگارگر استادی هم داشته.

جز از اینها روزنامه های دیگری، بنامهای «امید» و «آزاد» و «اتحاد ملی» و

چنانکه گفتیم روزنامه «آذربایجان» همان شیوه «ملانصرالدین» را میداشت، و این بود با آن به همچشمیهای شوخی آمیزی بر میخواست و گاهی بشعرهای آن پاسخ مینوشت. چنانکه چون میرزا علی اسفرخان اتابک بایران آمد و مجلس در باره او ستکاری از خود نشان داد ملانصرالدین این را دستاویز گرفته شعرهایی (از گفته صابر) در سرزنش ایرانیان، و اینکه جنبش ایران جزیک چیز سرسری نیست، بچاپ رسانید که برخی از آن شعرها اینهاست:

### ملانصرالدین و آذربایجان

هه دی گوروم نه اولدی بس  
دوتمش ایسدی بری گوگی  
بوقسا قانوبدا عیبکی  
شمدی حریف سوز همان  
انجمن اهلنگ ، قوچاق  
ویزرمبه جاق رضا گله  
نولدی که تیز بوشالدی بس  
کهنه قاپی همان دابان  
سپس چون اتابک کشته گردید آذربایجان این را عنوان گرفته پاسخی بترکی بآن شعرها نوشت که برخی از آن اینهاست:

هه گوره سن پرنده در  
گور نجه مستجاب ایدوب  
ویسردی کمال لطفله  
ایمدی نجه اولدی ملاممو  
انجمن املنون دیدون  
سن سایانی کناره قوی  
من دیدیم اتابکون  
ایمدی نجه اولدی ملاممو  
سالمشیدی تزلزله  
گلدی قولانغه ناگهان  
نالا دیلز اتابکی  
ایمدی نجه اولدی ملاممو  
بر به بر ادعا مزی  
تاری بزیم دعا مزی  
مطلب و مدعا مزی  
من دین اولدی اولمادی؟  
غیرت و همتی گزگ  
گور نه لری سایار فلک  
واردی باشندا بز کلک  
من دین اولدی اولمادی؟  
جانمی وا وطن سی  
قاصد خوش سخن سی  
باتدی بو نشئه دن سی  
من دین اولدی اولمادی؟

«ملانصرالدین» دوباره باینها پاسخ نوشت که برخی شعرهای آن نیز آورده میشود  
لوغلا شوب آگورمه مش!  
تربیه سز اوشاق کیمی  
چوخدا بیله فریلداما  
بوش بوشنه هریلداما



۲۸۰

### ضیاء العلماء بادایی خود حاجی محمد قلیخان

مانند اینها، نیز بیرون آمد. ولی هر یکی پس از چند شماره ناپدید شد. میرزا سید حسینخان دارنده عدالت، که روزنامه اش تا پس از چند ماه از آغاز مشروطه بیرون آمد روزنامه کوچکی به زبان ترکی بنام «آنادیلی» بیرون داد که آنهم زود از میان رفت.

اینها روزنامه های تیریز است. یک روزنامه آبرومند دیگری بنام «فریاد» در همان زمان در ارومی نوشته میشد که دارنده آن، میرزا حبیب الله آقازاده و نویسنده اش میرزا محمود غنی زاده بودند.

باش قولا غوگه دو زلیموب  
دینمه دانشمایات بالام ،  
منتظم اولماش عمل  
صبح طلوع ایتمه مش  
بر گل آچیلماق ایله ذه  
دینمه دانشمایات بالام!  
قتل ایله دگز اتابکی  
وار کنه مین اتا بگز  
کهنه قاپی پوتیز لپکه  
دینمه دانشمایات بالام !  
گبرم اتابک اولدی ده  
بحر عمیق حربهده  
اسکی حمام در اسکی تاس  
دینمه دانشمایات بالام !  
سویله مکا . وزارت  
یا ازون ال ازون پاپاغ  
الکه گزه شمند و فر  
دینمه دانشمایات بالام !  
باز « آذربایجان » پاسخی داد که چند شعر آن اینهاست :

چوخدا باسوب گوریلداما  
سن دین اولمیوب هله  
رونق کار اولورمی با؟!..  
وقت نهار اولورمی با؟!..  
فصل بهار اولورمی یا ؟!  
سن دین اولمیوب هله .  
منکه بو امری دانمرم  
بوخسه عملی قانمرم ؟ !  
تازه لسه اپنانمرم  
سن دین اولمیوب هله .  
توب و تفنگز هانی ؟!  
کشنی جنگز هانی  
پس یکی رنگز هانی ؟ ! ..  
سن دین اولمیوب هله .  
مالیه گز دوزلدی می ؟ !  
قالاشوب گودلدی می ؟!  
بول تا پایلدی گلدی می ؟ !  
سن دین اولمیوب هله  
عازم کوی ملک ری  
بردن ایلك تمام طی ؟ !  
لفظ عرب شوی شوی  
دینمه دانشما صبر ایله .  
باخدی بزه هرلدادی  
بر نفسه جردادی  
فر فراتک فریلدادی  
سنده که بوخدی حوصله  
چو خلاری اولکه دن قراخ  
اسکی قاپی دابانی تک  
دور زمانی کورمه دن  
سنده که بوخدی حوصله

این شعرهای « آذربایجان » در تبریز شناخته گردید و بزبانها افتاد که بچه ها در کوچه ها میخواندند و شعرهای دیگری از اینگونه ، باز ساخته گردید . آنروز در آن روزگار شور و تکان این چیزها ارج می داشت .

اما در تهران ، نخستین روزنامه پس از مشروطه روزنامه «مجلس» روزنامه های تهران گردید . چنانکه گفته ایم « امتیاز » آن بنام آقا میرزا محسن ، و راهبردش با دست میرزا محمد صادق طباطبایی بود ، و خود با کاغذ و حروف خوب چاپ می یافت و یکی از روزنامه های آبرومند شمرده میشد . در این روزنامه نیز گفتار ، بدانسان که روزنامه ها نویسند ، کمتر دیده میشدی . ولی خود از سودمند ترین روزنامه ها میبود ، و ما از آن نیز آگاهی های بسیاری برداشته ایم .

یکی از داستانهای این روزنامه آنست که چون گفته های نمایندگان را در مجلس ، می نوشتی نخست تا دیرگاهی نام هر نماینده را هم میبرد . سپس گویا بخواهش خود نمایندگان نام بردن را کنار گذاشت و هر گفته ای را بنام « یکی از وکلا » می آورد . ولی مردم این را ایراد گرفتند و از تبریز و دیگر جاها نامه ها فرستادند که ناگزیر شد باز بشیوه نخست خود باز گردد . این نمونه ای از دلبستگی مردم بگفتگوهای دارالشوری ، و از پروای ایشان به نیک و بد نمایندگان میباشد .

پس از « مجلس » روزنامه های دیگر فراوان پیدا شدند: وطن، ندای وطن ، کلید سیاسی ، کشکول ،

تمدن ، ندای اسلام ، بلدهیه ، صبح صادق ، حی علی الفلاح ، صراط المستقیم ، کوکب دری ، نوروز ، الجمال ، الجناب ، محاکمات ، ترقی ، فواید عامه ، حیات ، جام جم ، خرم عراق عجم ، زبان ملت ، آدمیت ، حلم آموز ، تدبیر ، اتحاد ، روح القدس ، مجله استبداد ، و بسیار از اینگونه .

اینها آنهاست که در نه ماهه نخست و با اندکی پس از آن بیرون آمد ، و پیداست که روزنامه های دیگری نیز در پی میبود . شبنامه نویسی کهنه شده و از میان رفته ، و اینبار هوسها بروزنامه نویسی برگشته بود . میتوان گفت بهار و تابستان سال ۱۲۸۶



پ ۷۹

میرزا جهانگیر خان شیرازی



زمان فزونی این هوس میبود و دسته بزرگی دیوانهوار روپروزنامه نویسی آورده بودند . همین کاریک نمونه دیگری از حال مردم تهران ، و از اندازه هنجایش جنبش مشروطه در آن میباشد ، و ما میتوانیم بکرسیدگی دیگری هم از این راه کنیم .

این روزنامه ها ، نویسندگان برخی از آنها را میشناسیم . نویسندہ ندای وطن مجدالاسلام کرمانی بوده که نامش را در پیش برده ایم ، این مرد بدنام میبود و سپس نامترگردید و از روزنامه اش هم ، با همه آراستگی بیرون آن ، پیداست که جز برای ناه خوردن نوشته نمیشده . نویسندہ تمدن مدبرالممالک بوده ، و چنانکه از روزنامه هایش پیداست آگاهیهایی از حال اروپا و سیاست دولتهای بزرگ میداشته که در آنروز ارجد میبوده . با اینهمه روزنامه اش سودمند نبوده ، و سپس هم یکی از هواداران ظل السلطان و از کارکنان او بوده . عراق عجم را ادیب الممالک مینوشته که هنرش تنها سخن ساز بوده . تدین رافخرالاسلام مینوشت که یکی از آسوریان ارومی ( زاپیده شده در امریکا ) بوده و سپس مسلمان گردیده و بنهران آمده و از پیرامونیان شادروان طباطبایی بشمار میرفته و با دستور او با کشیشان و دیگران بچخشهای دین و کیش میپرداخته و در روزنامه او نیز پیش از همه گفتگوهای کیشی را دنبال میکرد . نویسندہ روح القدس سلطان العلماء خراسانی را سپس نیک خواهیم شناخت .

روزنامه های دیگر ، نویسندگان آنها را نمیشناسیم و با درخور گفتگویی نیستند بیشتر اینها بیکبار بی سرمایه و خود کسانی میبودند که اگر کسی یکی از آنانرا دیدی چنین پرسیدی ، «اینکه میخواهی روزنامه برپا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت ؟ ... دیدی هیچ ننیدیشده و خود نمیدانده که چه خواهد نوشت ! بلکه نمیداند روزنامه ر بهر چه نویسد ، و همین اندازه که دیده دیگران بچنین کاری بر خاسته اند او نیز بهوس افتاده .

برخی از اینها از نامش پیداست که چه بوده . «حی علی الفلاح» ، «صراط المستقیم» ، «حلم آموز» ، «الجناب» ، «کلید سیاسی» . در پشت سر این نامها چه بایستی بود ؟ خود روزنامه هانیز دید نیست ، روزنامه که برای بیدار کردن مردم و یاد دادن چیزها نادانسته بایستی بود ، هرکس در آن دانسته های کهن خود را برشته نوشتن میکشد . این یکی از فلسفه سخن میراند و میخواهد بادلایل های فلسفی مشروطه را روشن گرداند . آن یکی از گفته های سوفیان دلیل میآورد و شعرهای مثنوی را مینویسد . آن دیگر از راه قرآن و حدیث درمیآید و مشروطه را بیک دستگاه اسلامی میگرداند .

نکته اینست که هیچ يك از آنان کمی در خود سراغ نمیداشتند و نیازی بیاد گرفتن نمیدیدند و بلکه هر یکی در پی یاد دادن میبودند . مشروطه که يك چیز تازه ای بود از اروپا رسیده ، و میبایست تادیری همگی در پی شناختن و یاد گرفتن آن باشند ، اینان نیازی بآن ندیده ، و نامش را شنیده و هر یکی از اندیشه خود معنایی بآن داده ، و با شتاب

در پی بیرون ریختن دانشهای خود میبودند .

جنبش مشروطه که پیش آمده بود و خود يك زندگانی نوینی میآغازید میبایست بکوشید دانا کهای نوینی در زمینه زندگانی آزاد ، و چگونگی نگهداری کشور ، و با یاهای مردم ، و مرزی که میانه آنها با دولت باید بود ، پراکنده گردد و بمردم یاد داده شود . نیز دانا کهای کهن بیهوده از فلسفه و عرفان و مانند اینها ، از میان رود . لیکن اینها فرصت نداده و بآن میکوشیدند که مشروطه را از معنی درست خود بیرون آورند و هر کس بدخواه معنای دیگری بآن دهند و بدینسان آن را يك چیز بیکاره ای گردانند .

روشنتر گویم : بجای آنکه پیروی از آیین مشروطه کنند میکوشیدند آن را پرورفتار و شیوه زندگانی خود گردانند .

يك چیز بسیار شگفت «جمله های پا در هوایی» است که در همه روزنامه ها رواج پیدا داشت . مثلاً یکی امروز میخواست نگارشی در ستایش دانش بنویسد چنین می نوشت : «علم است که صفحه اروپا را بهشت روی زمین گردانیده ، علم است که ملل متمدنه را بسیادت و سعادت رسانیده ، علم است که ژاپون را در ردیف دولدرجه اول گردانیده ...» از اینگونه بیست یاسی جمله را پی هم می آورد . فردا میخواست بستایش از «اخلاق» پردازد و این بار همان جمله ها را در باره «اخلاق» میآورد . پس فردا نوبت ستایش به «تمدن» می رسد باز همان ها را می شمرد . تا سالها شیوه چیز نویسی همین میبود و روزنامه های پر مایه از حبل المتین و مجلس و مانند آنها نیز همین شیوه را دنبال می کردند . اگر سخن بدرازی نیانجامیدی توانستیمی نمونه هایی را از نوشته های خود آنها در اینجا بیاوریم .

این هم گفتیم که بسیاری از اینان ، در آزادپنخواهی با یایی برای خود ، جز گله و ناله از دربار و بدگویی از شاه و پیرامونیان او نمی شناختند ، و چنین میدانستند که هر چه بیشتر بنالند و بیشتر بدگویند آزادی خواهی بیشتر نموده اند ، و این بود در برخی از روزنامه ها هر چند میتوانستند تندی مینمودند ( یکی از اینها روح القدس بود که داستانش را خواهیم آورد ) .

این روزنامه ها جز از ندای وطن و تمدن و صبح صادق دیری نپاییدند و هر یکی پس از ده یابست شماره از میان رفت . صبح صادق نیز بسیار نپایید . ولی تمدن و ندای وطن تا توپ بستن مجلس برپا میبودند .

در پایان نه ماه نخست ، در میان دیگر روزنامه ها ، دو نامه **دوروزنامه دیگر** آبرومندی هم در تهران پدید آمد که یکی از آنها «حبل المتین» تهران ، و دیگری «صویر اسرافیل» بود .

حبل المتین را سید حسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام بنیاد نهاد ، و خود شاخه ای از حبل المتین کلکته شمرده میشد ، چون نخستین روزنامه روزانه در ایران می بود ، و با کاغذ

نهادند ، و آنچه ما از خواندن شماره های این میفهمیم بهتر از خود آن بوده .  
در داستان «پیمان انگلیس و روس» که بیاد آن خواهیم پرداخت و همچنین در برخی پیش  
آمد های دیگر ، این روزنامه گفتار های مفردار خوبی نوشت ، می توان گفت سید حسن  
پس از آن بدخواهی ها که با جنبش مشروطه خواهی کرده ، و بهواداری از عین الدوله  
آن دشمنهارا با کوشش های دو سید نموده بود، این زمان به نیکبایی برخاست و شکست  
را بدینسان بست .

اما صور اسرافیل ، آن را میرزا قاسمخان تبریزی و میرزا جهانگیر خان شیرازی  
بنیاد نهادند و میرزا علی اکبر خان قزوینی ( دهخدا ) یکی از نویسندگان او بود . این  
روزنامه هم با کاغذ و حروف خوب چاپ میشد و راهبران آن مایه می داشتند و تا زمان توپ  
بستن مجلس بر پامیبود .

در این روزنامه يك بخش شوخی آمیزی زیر عنوان « چرند و پرند » نوشته می شد که  
دهخدا آن را می نوشت ، و از اینرو « صور اسرافیل » به « ملانصرالدین » و « آذربایجان »  
مانندگی پیدامی کرد . خوانندگان باین بخش بیشتر رو می آوردند و انگیزه رواج روزنامه  
بیش از همه ، این بخش می بود .

بیشتر روزنامه های تهران، این آك راهم میداشت که بهش های توده نزدیک نیامد  
و باشوریکه برخاسته بود همراهی نمی توانست . توده ای بنام مشروطه خواهی و قانون طلبی  
بتکان آمده دلها پر از سهش و آرزو گردیده ، و از آنسوی هر چند روز یکبار داستان  
تکان دهنده دیگری رخ می دهد . کنون یکروزنامه میباید یا شیوه آموزگاری پیش گیرد  
و باز ندیدن معنی مشروطه و قانون و دادن آگاهیهای سود مند از چگونگی توده ها و  
سیاست دولتها و مانند این ، اندیشه ها را پیش برد ، و بایاری در جوش و سهش مردم  
همبازی نموده و در شادیها شادی و در دلتنگی ها دلتنگی نشان دهد . آن روزنامه ها هیچ  
یکی از اینها را نمی توانستند ، و چون خواستشان بیش از همه خود نمایی بود جز بنوشته های  
خشکی ، از فلسفه و عرفان و حدیث ، نمی پرداختند . شعر که کالای ایرانست اینان  
باری باشعرهای ساده و آسانی در جوش و سهش با مردم همراهی نمی کردند . گاهی اگر  
شعرهایی سروده میشد جز همان قصیده های ترکستانی و غزلهای هندوستانی نمی بود ،  
و بیش از همه ، به درستی قافیه و یابفزونی «جناس» و «ترصیح» کوشیده می شد . آن شعرهای  
ترکی عامیانه ملانصرالدین و آذربایجان که ما نمونه هایی از آنها را آوردیم ، در تهران  
آن نیز دیده نمی شد .

روزنامه صور اسرافیل ، در این زمینه از آنها جدا می بود و به سهش ها و آرزو های  
مردم تا اندازه ای نزدیک می آمد . و در پیش آمدها پابمیان نهاده گفتارها می نوشت . همان  
بخش « چرند و پرند » آن بیشتر در زمینه پیش آمد ها میبود . مثلا در همان روزها در  
تهران، همچون تبریز، نان کمیاب شده و مردم سختی می کشیدند و نان فروشان فرصت بدست



پ ۸۰

### میرزا علی اکبر خان دهخدا

و حروف خوب بچاپ میرسید، و آنگاه گفتارهای آنرا شیخ یحیی کاشانی که هم نویسنده خوب  
می بود و هم آگاهی بیشتر از دیگران میداشت مینوشت ؛ ارجی در میان مردم پیدا کرد . و  
تا زمان توپ بستن مجلس همچنان پیش رفت .

حبل المئین هفتگی کلکته همچنان بیرون می آمد ، ولی پیداست که این زمان ارج  
پیشین را نمیداشت . زیرا این زمان روزنامه های دیگری پیدا شده و نیاز مردم را بخواندن  
آن کمتر گردانیده بود . بویژه که آن برای رسیدن به تهران یکماه بیشتر زمان میخواست و  
نوشته ها از بها میافتاد . این بود که این را بنام يك شاخه ای از آن در تهران بنیاد

آورده به آرد خاک می آمیختند . صور اسرافیل این را عنوان کرده يك « چرند و پرندی » نوشت .

چنانکه گفتیم از چندی باز ، در مجلس گفتگوی فروش دختران قوچان بمیان آمده بود و دارالشوری می کوشید که آن دخترها را بازگرداند ، و آصف الدوله فرمانفرمای خراسان که این گناه بگردن او انداخته میشد پنهان خوانده شده و دارالشوری او را بیاز خواست و داوری کشیده و داستان ساخت دنبال می کرد . روپهرفته باز گردانیدن دختران قوچانی یکی از آرزوهای آزادیخواهان شده بود . صور اسرافیل درباره آن ، گفتاری برویه پیس نوشت و شعرهای ساده هتاینده ای از زبان دخترها ساخت :

هفده و هجده و نوزده و بیست ای خدا کسی فکر ما نیست

چنانکه گفتیم جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود ، بیش از همه ، رویه و رنگ « شریعت طلبی » می داشت تا کم کم رنگ و رویه « میهن پرستی » گرفت . این دو رنگی در روزنامه ها نیز پدیدار بود ، و روزنامه صور اسرافیل از گام نخست این رویه نویسن را میداشت و نویسندگان آن آگاهی نیکی از تاریخ اروپا و کشور های آنجا ، از خود نشان میدادند و بر سر همین نواندیشی ، دشمنیها باوی پدید آمد ، تا آنجا که شادروان طباطبایی از آن آزرده گی نمود ، و یکبار نیز بادستور وزیر علوم جلوگیری از بیرون آمدن آن شد ، ولی دو باره راه آن را باز نمودند و صور اسرافیل میبود تا داستان توپ بستن بدارالشوری پیش آمد و ما سرگذشت میرزا جهانگیر خان و دیگر نویسندگان آن را خواهیم آورد .

در نه ماهه نخست جز از تبریز و تهران ، دو روزنامه بیشتر پدید نیامد : یکی « فردین » ارومی بود که نوشتیم ، و دیگری « جهاد اکبر » اسپهان بود که میباید آن را هم نام بریم . تا آنجا که ما میدانیم در شهرهای دیگر از شیراز و همدان و مشهد ورشت و مانند اینها ، در این نه ماه روزنامه ای نوشته نشده .